

## تعیین بهای خواسته چگونه و وظیفه کیست؟

قاضی جواد نوروزی<sup>۱</sup>

چکیده:

مقدمه:

دولت به معنای عام آن (مجموعه نظام و قوای حاکم در جامعه) خاستگاه قانون می‌باشد. بدیهی است، قوانین و مقررات برآمده از اراده او متضمن اهداف و اغراض او بوده و ساز و کارهای دولت نیز در راستای تحقق آن اهداف می‌باشد و «منابع درآمدی» از اساسی‌ترین ابزارهای راهبردی و کسب درآمدهای دولت است.

اصولاً «عدالت محوری و توسعه عدالت اجتماعی و کاهش فاصله طبقاتی و اقامه قسط» ایجاب می‌کند کسانی که از نظام بهره‌مندی بیشتر دارند، هزینه‌ها و مالیات‌های بیشتری هم باید بپردازند و آنان که از مقررات اجتماعی تمرد و تخلف می‌نمایند و هزینه‌های ناروا برگرده جامعه تحمیل می‌کنند، باید خسارات آن را نیز متحمل شوند. مضاف بر اینکه مقتضای عدالت محوری است، عامل بازدارنده از «تجری دیگران» و حاکمیت «نظم عمومی» نیز می‌باشد. در همین راستا، قوه قضائیه همچون قوه مجریه مکلف به اجرای مقررات مالی به شرح بندهای ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین، مصوب ۲۸ اسفند ۱۳۷۳ و بند «د» ماده ۱۰ و بند ۱ ماده ۱۱ و ماده ۲۴ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۷ و نقد برداشتهای مشهور و متعارف.

کلید واژگان:

تعیین خواسته و بهای آن - حق و تکلیف - مقطوع و منجز - واقع‌گرایی نه واهی -

تعیین بهای خواسته چگونه و وظیفه کیست؟  
اینک بحث را طی چند مطلب پی می‌گیریم؛

۱. تعیین خواسته و بهای آن، هم حق و هم تکلیف خواهان است: به صراحت بند ۳ ماده ۵۱ و ماده ۶۱ ق. آ. د. م، تعیین خواسته و بهای آن هم حق و هم تکلیف خواهان بوده و او باید به تکلیف و وظیفه خود عمل نماید، لذا نمی‌تواند از انجام آن استنکاف ورزد، زیرا:

۱ - رئیس شعبه چهارم دادگاه عمومی (حقوقی) مشهد



اولاً: بند ۳ ماده ۵۱ مذکور از قواعد آمره و لازم الرعایه است. ثانیاً: اگر خواهان در انجام امور فوق مختار باشد، لازم می‌آید بندهای ۱ تا ۴ ماده ۶۲ ق. آ. د. م لغو و بی اثر باشد. ثالثاً: نیاز به ضمانت اجرای آن یعنی بند ۲ ماده ۵۳ و ماده ۵۴ قانون مزبور نخواهد بود.

۲. تعیین خواسته و بهای آن، باید مقطوع و منجز باشد: خواهان باید خواسته و بهای آن را به صورت معین و منجز، اعلام نماید؛ لذا تقویم «علی‌الحساب و فعلاً یا موقت» فاقد وجهت است. چه مضاف بر مستندات سابق‌الذکر اگر خواسته و بهای آن موقت و متزلزل باشد، مستلزم تردید و عدم جزمیت دعوی گردیده و مشمول بند ۹ ماده ۸۴ ق. آ. د. م خواهد شد (یعنی موجب ابهام و اجمال خواسته می‌گردد). نظریه مشورتی مورخ ۱۳۴۳/۴/۱۶ (شماره‌اش ذکر نشده) مقرر می‌دارد: «بر طبق بند ۳ ماده ۷۲ ق. آ. د. م [بند ۳ ماده ۵۱ ق. آ. د. م فعلی] باید خواسته و بهای آن تعیین گردد، مگر آن که تعیین بها ممکن نبوده یا خواسته مالی نباشد.» (حسینی؛ ۱۳۸۳، ۴۷) اینکه گفته شود ممکن است خواسته کاملاً معین و منجز باشد همچون خواسته الزام به تنظیم سند رسمی پلاک ثبتی معین و حال آنکه بهای آن معین نگردد یا مجهول و مردد باشد و هرگز مردد یا مجهول بودن بهای خواسته به خود خواسته سرایت نخواهد کرد. بنابراین مدعای مزبور فاقد توجیه منطقی است در پاسخ بیان می‌شود عقیده فوق بر مبنای رویه مشهور مبنی بر تسری خواسته و بهای آن در یکدیگر است و بین آن دو فرقی در ترتب اثر قایل نیستند که در مطلب شماره ۷ خواهد آمد. مضافاً که دلیل لزوم تنجیز بهای خواسته منحصر به آنچه ذکر گردید نمی‌باشد و در توضیح مطلب شماره ۱۶ اساس جواز تعیین خواسته به صورت علی‌الحساب و موقت به نقد کشیده خواهد شد.

۳. خواهان نمی‌تواند بر خلاف مستندات و منضمات پرونده که در آن‌ها «بهای خواسته» درج گردیده، تعیین بهای خواسته نماید: اساساً موضوع تعیین بهای خواسته وقتی معنا و مفهوم پیدا می‌کند که در مستندات خواهان مدرکی دال بر تعیین آن نباشد و اصولاً تکلیف به تعیین بهای خواسته نه برای اینست که خواهان واهی و به هر نحوی که مایل باشد (هر چند که خلاف مستندات و منضمات پرونده باشد) بهای خواسته را تعیین نماید. چطور ممکن است خواهانی که طبق مدارک پیوست دادخواست و حسب قراردادهای ابرازی، داد و ستد او با خواننده، بهای خواسته‌اش معلوم و مسلم و مسجل است و بعد از اینکه رأی به نفع او صادر گردید بر اساس همان ارزش مدون و معین از خواننده (محکوم علیه) حق و محکوم به را مطالبه می‌کند، بر خلاف آن اقدام به تعیین بهای خواسته نماید! و از سویی، بر دادگاه نیز واضح و مبرهن است

که خواهان بر خلاف واقع و حقیقت، بهای خواهسته را تقویم کرده است. آیا به دادگاه اجازه داده شده که چشم بر امر خلاف ببندد؟ حال آنکه فلسفه ذاتی دادرسی و تشکیل محاکم «حاکمیت عدل و حق و حقیقت» است و برای کشف حقیقت و جلوگیری از خلاف مجاز به هرگونه تحقیقی می‌باشد. اما خلاف به این آشکاری را نادیده انگارد. چرا؟

راستی مگر قاعده اقرار و مفاد ماده ۲۰۲ ق. آ. د. م و ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی در امور شکلی جاری نیست؟ آیا خواهانی که خود ارزش خواهسته‌اش را طبق منضمات به رقم خاصی قید کرده و بر آن اقرار و اذعان دارد مجاز است بر خلاف اقرار خود اقدام کند!؟

از آنچه گذشت ضعف مبنای مشهور در اینکه خواهان را در تقویم بهای خواهسته آزاد علی الاطلاق می‌داند، ظاهر شد (مهاجری؛ ۱۳۸۸، ۲۶۸ و ۲۶۹).

۴. باید «واقع نگری و واقع گرایی» در تقویم خواهسته و آثار و تکالیف مترتب بر آن، مدنظر قرار گیرد:

«حقیقت و واقع گرایی» به عنوان یک اصل، نه تنها در برآورد ارزش خواهسته که در همه عرصه های حقوقی پذیرفته شده است. کما اینکه نیاز به توضیح نیست که «استظهار و عمل به ظواهر در عالم فقه و حقوق و عرف» با تمسک به «امور واهی و صوری و فرار از دقت و تعمق» متفاوت است. اصولاً قانون گذار به عنوان مجموعه ای از عقلا و نخبگان در هیچ امری از امور غرضش به چیزهایی که از «متن زندگی و حقیقت و واقعیت آن» به دور باشد، تعلق نمی‌گیرد؛ زیرا مبنای «نظام جامعه» را امور واهی و صوری تشکیل نمی‌دهد تا شاغول آن یعنی قانون نیز خط کش و میزان امور واهی باشد. تعیین بهای خواهسته از این کلیت مستثنی نیست، لذا جهت تنقیح و تأکید مطلب چند نکته ذیلاً ذکر می‌شود.

الف: «خواهان مکلف است که خواهسته دعوی را به میزانی که خود را ذی‌حق در مطالبه می‌داند، تعیین و به مأخذ آن الصاق تمبر کند. ولی در مواردی که تعیین بهای خواهسته واقعاً مقدور نباشد؛ دفتر دادگاه مکلف است دادخواست را به نظر رئیس دادگاه برساند.» (زراعت؛ ۱۳۸۳، ۲۵۳)

ب: «هر چند تعیین بهای خواهسته با خواهان است لیکن فرض قانون گذار آن است که خواهان مدعی به را به صورت واقعی تقویم کند و ارزیابی خواهسته مطابق واقع باشد نه صوری، بنابراین در هر مورد که به نظر برسد بهای خواهسته غیرواقعی و کاذب است به استناد ماده ۸ ق اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری [۱۹۹ ق. آ. د. م فعلی] دایر بر اختیار مطلق دادگاه‌ها در کشف واقع و شقوق ۵ و ۱۲ ماده ۷ قانون تشکیل دادگاه های حقوقی یک و دو، مبنی بر لزوم رعایت نصاب و توجه به بهای مورد معامله دادگاه می‌تواند به منظور جلوگیری از سوء استفاده های احتمالی خواهان در انتخاب دادگاه صالح به میل و اراده خود و غیرقابل فرجام نمودن حکم و فرار از پرداخت هزینه های دادرسی و نیز به منظور رفع

مشکلاتی که از غیرواقعی بودن بهای خواسته به هنگام عملیات اجرایی پیش می‌آید، خواهان را از طریق اخطار رفع نقص مکلف به ارزیابی واقعی خواسته نماید.» (همان؛ ۱۳۸۳، ۲۶۵)

ج: نظریه مشورتی شماره ۷/۹۶۴۱ - ۱۳۸۲/۱۲/۲۶ «منظور از ارجاع امر به کارشناسی مقرر در ماده ۶۳ ق. آ. د. م جلب نظر کارشناس به منظور تعیین واقعی ارزش خواسته و رفع اختلاف طرفین است.» (مجموعه آئین دادرسی مدنی؛ ۱۳۸۳، ۹۲)

دیدگاه «واقع گرایی در تقویم خواسته» نه تنها منسوخ نشده که با «روح قانون و وجدان عمومی و قاعده عدل و انصاف و نظم عمومی و تفسیر منطقی از مجموع مواد ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ ق. آ. د. م و بند ۱۲ و ۱۴ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و نیز ماده ۱۲ آئین نامه تعرفه حق الوکاله مصوب ۱۳۸۵» منطبق و سازگار است. زیرا ماده ۶۱ مذکور با اشاره به آثار بهای خواسته به صورت کلی و عام می‌گوید: «بهای خواسته همان مبلغی است که در دادخواست قید شده است» اما بند اول ماده ۶۲ این اختیار عام را از دعوای‌ای که خواسته آن‌ها پول رایج یا پول خارجی باشد، مقید نموده و مقرر داشته: «اگر خواسته پول رایج ایران باشد بهای آن عبارت است از مبلغ مورد مطالبه و اگر پول خارجی باشد ارزیابی آن به نرخ رسمی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران در تاریخ تقدیم دادخواست بهای خواسته محسوب می‌شود.» این بند جلو اقدامات خودسرانه خواهان در قسمتی از دعوای را می‌گیرد و بند دوم ماده ۶۲ قانون مذکور نیز جلو اقدامات بی ضابطه دعوای‌ای که چند خواهان دارد را می‌گیرد و می‌گوید: «بهای خواسته مساوی است با حاصل جمع تمام قسمت‌هایی که مطالبه می‌شود» و بند سوم ماده ۶۲ قانون مزبور نیز، جلو اقدامات دل‌بخواهی خواهان را در دعوای‌ای که راجع به منافع و حقوقی که در مواعد معین استیفا می‌شود، را می‌گیرد. اما بند ۴ ماده ۶۲ قانون مذکور که مربوط به اموال است خواهان مبسوط‌الید، قلمداد شده است. لیکن قانون گذار برای اینکه خواهان واهی و گتره عمل ننماید، چند مانع سر راه او گذاشته است؛ لذا در ذیل آن، مثل ذیل ماده ۶۱ افزوده: «مگر اینکه قانون ترتیب دیگری معین کرده باشد» سپس در ماده ۶۳ آن اضافه کرده که خوانده می‌تواند به آن ایراد کند، که در نظریه مشورتی شماره ۷/۹۶۳۱ - ۸۲/۱۲/۲۶ گذشت که مراد از کارشناسی، برآورد ارزش واقعی است و در بند ۱۲ ماده ۳ قانون وصول نیز افزوده: بهای خواسته از نقطه نظر صلاحیت مؤثر می‌باشد. اما برای اینکه تقویم خواهان از حداقل ارزش منطقه ای هم کمتر نباشد اعمال ماده ۶۴ قانون مالیات‌های مستقیم را ملاک قرار داده است. بنابراین «مسیر و مَرّ قانون» تعیین بهای خواسته به نحو «واقعی» است نه صوری و واهی یا مشابه آن.

۵. در صورتی که بهای خواسته با ارزش منطقه ای مغایر باشند، بهای هر کدام بیشتر باشد آن مبنای ابطال تمبر خواهد بود:

از آنچه گذشت به خوبی ظاهر می‌شود که بند ۱۲ ماده ۳ ق وصول بر این مطلب دلالت دارد که ارزش منطقه ای در صورتی که از بهای خواسته کمتر باشد مبنای ابطال تمبر دادرسی نخواهد بود. چرا که بند ۱۲ مزبور عامل بازدارنده خواهان از اقدامات فاقد وجهت اوست و وقتی خودش می‌گوید: ارزش خواسته بیشتر از ارزش منطقه ای و معاملاتی اوست دیگر نمی‌توان به او گفت: خیر، تو اشتباه می‌کنی؛ ارزش خواسته کمتر از آن می‌باشد چرا که وقتی بهایی را که خواهان برای خواسته معین کرده و مورد اعتراض خوانده هم واقع نشده، دیگر کمیسیون ماده ۶۴ قانون مالیات‌های مستقیم چه حقی دارد که قیمتی کمتر از آن اعلام نمایند! سابقه قانون گذاری هم بر این مدعا تطبیق و تأکید دارد (تبصره ۳۲ قانون بودجه سال ۱۳۷۲).

لذا این تصور که به برخی از اذهان خطور می‌کند، بند ۱۲ قانون وصول وسیله ارفاق و مدارا با خواهان است تا کمتر هزینه دادرسی بپردازد؛ مضاف بر اینکه با مطالب سابق‌الذکر در تعارض می‌باشد، با روح ماده ۳ قانون وصول که فلسفه وجودی‌اش «تأمین منابع درآمدی دولت» می‌باشد نیز در تضاد است. راستی مگر می‌شود تمام بندهای ماده ۳ قانون مذکور تحمیل هزینه بر خواهان را به دنبال داشته باشد اما در این میان فقط بند ۱۲ ماده ۳ قانون وصول از این قاعده خارج باشد؟! مگر منطقی است که در دعاوی مالی غیر منقول که هم نوعاً از پیچیدگی قضائی و هم از حجم مالی و اعتباری بیشتری برخوردار است هزینه های دادرسی آن از مطالبه وجه یک فقره چک ده میلیون تومانی که رسیدگی به آن به مراتب آسان‌تر از یک دعوی مالی غیر منقول است کمتر باشد؟ آیا جز تناقض و لغو اسم دیگری دارد؟! ساحت قانون گذار از این امور مبرا می‌باشد. مضافاً نباید بر خلاف «وجدان و فطرت» به بهانه تشبیه به «ظواهر قانونی» عمل و به افراد حرفه ای تلقین و تجویز گریز از «مُر قانون» را نمود. بر اساس دیدگاه فوق است که نظریه مشورتی شماره ۷/۶۴۷۲ - ۱۳۷۸/۱/۱۴ و رویه فعلی مخدوش و مردود می‌باشد. (مهاجری؛ ۱۳۸۸، ۲۶۹)

۶. خواهان شخصاً و رأساً یا پس از مشورت با اهل فن باید بهای خواسته را معین نماید:

همان طور که گذشت، خواهان مکلف به تقویم و تعیین بهای خواسته به صورت قطعی و جزمی و منطبق با واقع بوده نه موقت و علی‌الحساب. عمل به وظیفه فوق خواه بر اساس اطلاعات و برداشت شخصی و خواه پس از مشورت با اهل فن و خواه پس از اخذ نظر کارشناس ذی‌صلاح باشد. به هر حال؛ خواهان نمی‌تواند در اموری که تعیین بهای خواسته ممکن است از انجام وظیفه‌اش استنکاف کند و عذر آورد که من از قیمت خواسته اطلاع ندارم یا این کاره نیستیم. کما اینکه، امتناع او ایجاد تکلیف برای دادگاه نمی‌کند،

بلکه در صورت سرباز زدن از تکلیف مزبور به شرح بند ۲ ماده ۵۳ و ماده ۶۶ و ماده ۵۴ ق. آ. د. م عمل خواهد شد و تنها یک مورد تکلیف دادگاه می‌باشد یعنی بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول که بحث آن خواهد آمد. حال؛ اگر بهر دلیل خواهان یا وکیل او مدعی گردید که خواسته از مواردی است که تقویم آن مقدور و ممکن نیست، اما دادگاه با او هم عقیده نباشد، آیا ملاک نظر دادگاه است یا خواهان؟ به شرح مطالب سابق‌الذکر، نظر دادگاه در این خصوص متبع است.

#### ۷. تعیین بهای خواسته حق ابتدائی است :

نظر به بند ۳ ماده ۵۱ و ماده ۶۱ و بندهای ماده ۶۲ تعیین بهای خواسته حق و تکلیف خواهان است، اما اعمال این حق توسط خواهان، اختیاری ابتدائی است نه استمراری. یعنی فقط یک بار و در شروع کار می‌تواند از آن‌ها استفاده کند، همچون انتخاب مرجع صالح رسیدگی در دعاوی مشمول ماده ۱۳ ق. آ. د. م، زیرا اگر اعمال این حق استمراری باشد، لازم می‌آید که بندهای ماده ۶۲ ق. آ. د. م لغو و بلااثر گردد. بر همین مناسبت که خواهان پس از تعیین بهای خواسته، دیگر حق کاهش یا افزایش آن را چه در جلسه اول و چه در جلسات بعدی ندارد و تنها فرمول و راهکار تغییر آن ماده ۶۳ ق. آ. د. م می‌باشد. یعنی با اعتراض خوانده و کارشناسی، بهای خواسته تغییر می‌کند و نتیجه آن هر چه شد دیگر ثابت بوده و در هیچ فرایندی به وسیله خواهان قابل کاهش یا افزایش نخواهد بود.

همان طور که اشاره شد، اگر خواهان بتواند بهای خواسته را مثل خود خواسته تغییر دهد، به طریق اولی می‌تواند بهای خواسته را در هر جلسه از رسیدگی کاهش دهد. بدین ترتیب اگر خوانده به بهای خواسته تعیینی به دلایلی اعتراض نکرده یا اگر اعتراض کرد و با اعتراض او وضع جدیدی پیش آمد و مقبول او بود و نه خواهان؛ پس باید پذیرفت که خواهان می‌تواند با کاهش آن تمام رشته های خوانده را پنبه و فاقد اثر نماید. نتیجه و تالی فاسد این برداشت لغویت وضع و تقنین ماده ۶۳ ق. آ. د. م مثل مطلب قبل خواهد بود. بدین جهت، باید بین بهای خواسته و خود خواسته تفاوت قابل شد و آنچه در ماده ۹۸ قانون مذکور در امر تغییر یا افزایش یا کاهش خواسته پیش بینی شده در مورد بهای خواسته جاری و ساری نیست؛ لذا نظریه معتقدان «تسری» مثل کمیسیون تخصصی معاونت آموزشی قوه قضائیه که مقرر داشته : «افزایش بهای خواسته در واقع همان تغییر خواسته است» (زراعت؛ ۱۳۸۳، ۲۵۱) مخدوش می‌باشد. مضاف بر آنچه گذشت «نظریه تسری» مزبور، مخالف با قواعد «تعدد العنوان یدل علی تعدد المعنون و التأسیس خیر من التأكيد و اعمال الكلام خیر من إهماله و زیادة المبانی تدل علی زیادة المعانی» می‌باشد.

لازم به ذکر است که، عدول خواهان از قسمتی از بهای خواسته به مفهوم

کاهش آن نیست. بلکه به معنای صرف نظر نمودن از آن قسمت می‌باشد؛ لذا دادگاه نسبت به آن باید رأی بر بی حقی یا براءت صادر نماید. در حالی که اگر «نظریه تسری احکام خواسته به بهای خواسته» را پذیرا شویم در مواقع کاهش موضوع کان لم یکن می‌گردد.

۸. توضیح بند ۴ ماده ۶۲ ق. آ. د. م و آثار مترتب بر هر یک از عناوین سه‌گانه (بهای خواسته، ارزش منطقه ای، ارزش واقعی):

اولاً: بهای خواسته همان قیمتی است که خواهان برای خواسته معین می‌کند و ارزش منطقه ای قیمتی است که کمیسیون ماده ۶۴ قانون مالیات‌های مستقیم برای خواسته اعلام می‌نماید و ارزش واقعی آن بها و قیمتی است که خواهان خود را ذی‌حق در مقام استیفا آن می‌پندارد یا در مقام اعتراض خوانده به بهای تعیین خواسته خواهان، کارشناس اعلام نظر می‌نماید.

ثانیاً: مراد از آثار هزینه دادرسی و حد نصاب صلاحیت شوراها و محاکم و قابلیت تجدیدنظر یا فرجامخواهی (ماده ۶۱ ق. آ. د. م) و نیز صلاحیت محاکم صادر کننده تأمین خواسته یا دستور موقت (مادتین ۱۱۱ و ۳۱۱ ق. آ. د. م) و میزان خسارات احتمالی با در نظر گرفتن میزان خواسته و اخذ تأمین مناسب جهت جبران خسارات احتمالی ناشی از دستور موقت (تبصره ماده ۱۰۸ و ماده ۳۱۹ ق. آ. د. م) و نیز شاخص یابی تعرفه حق‌الوکاله و ابطال تمبر مالیاتی بر اساس آن (ماده ۱۲ آئین نامه تعرفه حق‌الوکاله ۱۳۸۵) و ... می‌باشد.

ثالثاً: تردیدی نیست که عناوین فوق، در مفهوم مختلفند اما باید دید در مصداق متحدند یا خیر مغایرند، در چه صورتی؟

الف: ممکن است عناوین فوق، در برخی صور، در مصداق با یکدیگر متحد گردند. مثل اینکه خواهان، بهایی برای خواسته‌اش معین کند و کمیسیون ماده ۶۴ قانون مالیات‌های مستقیم نیز، ارزش معاملاتی برای ملک اعلام دارد که با بهای خواسته تعیینی خواهان و نیز ارزش واقعی خواسته متحد و یا مانند اینکه در راستای ماده ۶۳ ق. آ. د. م خوانده به بهای خواسته تعیینی خواهان اعتراض نماید، اما ارزش واقعی برآمده از نظر کارشناس، با بهای تعیینی خواهان و ارزش منطقه ای اعلامی کمیسیون ماده ۶۴ قانون مالیات‌های مستقیم، یکی باشند.

ب: در برخی موارد هم ممکن است هر سه عنوان با یکدیگر یا یکی از آن‌ها با الباقی متفاوت باشند. مثل اینکه خوانده به شرح مزبور به مبلغ تعیینی خواهان، اعتراض نماید و نتیجه با بهای خواسته و ارزش منطقه ای مختلف یا با یکی از آن دو متحد باشد و یا مانند اینکه بدون اعتراض خوانده، هر سه عنوان مزبور با یکدیگر یا یکی از آن‌ها با الباقی متفاوت و متغایر باشند.

رابعاً: ترتب آثار فوق بر صور مزبور؛

صورت اول: اگر بهر نحو و بهر دلیلی، هر سه عنوان با یکدیگر متحد

درآمدند، تمامی آثار مذکور بر آن‌ها بار خواهد شد و هیچ ایرادی هم به آن وارد نخواهد بود.

صورت دوم: چند حالت دارد؛

حالت اول: اگر اختلاف هر سه با یکدیگر یا یکی از آن دو با الباقی، ناشی از اعتراض خواننده در راستای اعمال ماده ۶۳ ق. آ. د. م باشد، در این حالت، بهای ناشی از نظر کارشناسی برای خواسته ملاک بوده و تمامی آثار بر آن مترتب خواهد بود و دیگر نمی‌توان برای بهای تعیینی خواهان و ارزش منطقه ای، موقعیتی قائل شد. چون با اعتراض خواننده، بهای خواسته خواهان متبدل گردیده است و موضوعی برای اعمال بند ۱۲ ماده ۳ قانون وصول و ماده ۶۴ قانون مالیات‌های مستقیم باقی نمی‌ماند. زیرا ارزش منطقه ای، وقتی مدنظر قرار می‌گیرد که ارزش واقعی به کیفیت مزبور اعمال نشود؛ و وقتی به شرح فوق، و بر اساس توافق طرفین، بهای خواسته طبق نظر کارشناس، بدست آمده در نهایت مصون از اعتراض طرفین واقع گردید، وجهی جهت اقدامات دیگر باقی نمی‌ماند. به عبارت دیگر، رابطه بند ۱۲ ماده ۳ قانون وصول با ماده ۶۳ ق. آ. د. م طولی می‌باشند و با اقدام برابر ماده ۶۳، نوبت به اقدام به شرح بند ۱۲ ماده ۳ قانون وصول، جهت برآورد ارزش منطقه ای نمی‌رسد.

حالت دوم: چند وجه دارد، اما با این فرض که خواننده اعتراض به بهای خواسته ننموده است.

وجه اول: اگر هر سه خواسته، با هم متفاوت بودند، به نحوی که بهای خواسته از دو تای دیگر، کمتر باشد، در این فرض از نقطه نظر صلاحیت بهای خواسته و از نقطه نظر ابطال تمبر دادرسی، ارزش منطقه ای و از نقطه نظر ابطال تمبر مالیاتی و کالتی و اخذ خسارات احتمالی و غیره، ارزش واقعی ملاک خواهد بود. منوط به اینکه منضمات دادخواست حکایت از واهی بودن بهای خواسته را ننماید؛ و الا به شرح مطالب مارالذکر سوم و چهارم رقم واقعی مندرج در مدارک پیوست، مبنای ترتب همه آثار خواهد بود.

وجه دوم: اگر بهای خواسته با ارزش منطقه ای برابر درآمدند و تغایر آن دو با ارزش واقعی، به لحاظ بیشتر بودن آن‌ها بود. در این فرض کلیه آثار بر بهای خواسته مترتب است زیرا ارزش واقعی معنای خود را از دست می‌دهد و به عبارت دیگر، بهای خواسته تعیینی همان ارزش واقعی خواهد بود.

وجه سوم: اگر بهای خواسته با ارزش واقعی برابر درآمدند و مغایرت آن دو با ارزش منطقه ای به لحاظ بیشتر بودن آن‌ها بود، باز هم کلیه آثار بر بهای خواسته که در حقیقت، ارزش واقعی است، مترتب می‌شود. زیرا ارزش منطقه ای برای مهار خواهان از تخطی از ارزش واقعی بود. حال که او خود ارزش واقعی را رعایت کرده، دیگر سراغ ارزش منطقه ای رفتن، لغو خواهد بود.

ملاحظه می‌شود، بند ۴ ماده ۶۲ ق. آ. د. م از یک دقتی برخوردار است

که فراتر از تصورات متداول و معمول می‌باشد؛ و معلوم شد که خواهان علی الاطلاق نمی‌تواند به دلخواه خود بهای خواسته را تعیین نماید و نیز معلوم گردید که افق بهای خواسته تعیینی و آثار مترتب بر آن، با افق ارزش واقعی، بسیار به هم نزدیک است. کما اینکه مفهوم ماده ۱۵۸ قانون اجرای احکام مدنی نیز روشن گردید.

۹. رابطه بند ۴ ماده ۶۲ ق. آ. د. م، با بند ۱ ماده ۱۱ ق شوراها حل اختلاف :  
با توجه به اینکه در هر حال، از نقطه نظر صلاحیت بهای خواسته تعیینی، ملاک و مبنا می‌باشد، لذا اگر بهای خواسته تعیینی توسط خواهان یا برآورد شده از نظر کارشناس، در پرتو ماده ۶۳ ق. آ. د. م و ناشی از اعتراض خوانده، تا سقف پنجاه میلیون ریال بود، در صلاحیت شوراها می‌باشد. لیکن الباقی آثار طبق ارزش واقعی مترتب می‌شود و موضوع ارزش منطقه ای نیز به لحاظ فیکس بودن هزینه دادرسی، به وسیله ماده ۲۴ قانون شوراها حل اختلاف تخصیص می‌خورد و در دعاوی در صلاحیت شوراها، ارزش منطقه ای جایگاهی نخواهد داشت. همین امر، بر اساس عقیده این نگارنده در فرضی که در مدارک پیوست پرونده، رقم ارزش واقعی مورد توافق طرفین، وجود داشته باشد، جاری خواهد بود

۱۰. جایگاه بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت :  
بند ۱۴ ماده ۳ مذکور به لحاظ ویژگی‌هایش با ابهامات و اشکالات بسیاری مواجه بوده و همین امر موجب تفاسیر گوناگون و اختلاف نظرهای فراوان گردیده، از جمله آن‌ها :  
الف : آیا در موارد و مصادیق بند ۱۴ مزبور، تعیین بهای خواسته ضرورت دارد یا خیر؟  
ب : در صورتی که تعیین بهای خواسته، الزامی و ضروری است، آیا وظیفه دادگاه است یا تکلیف خواهان؟  
ج : در هر صورت و بر فرض ضرورت آن، آیا تعیین بهای خواسته، به صورت علی‌الحساب و موقت جایز است، یا باید مقطوع و منجز باشد؟  
د : اقدام دادگاه در برآورد و کشف ارزش واقعی خواسته، ابتدای رسیدگی و قبل از هر اقدام دیگر باید باشد یا پس از آن که ادله، حکایت از ذی حق بودن خواهان داشت، باید دادگاه اقدام به کشف ارزش واقعی خواسته نماید در غیر این صورت باید رأی صادر نماید؟  
ه : اگر تقویم علی‌الحساب خواسته را جایز بدانیم، آیا آثار حقوقی مذکور در مطلب ۹ در بند ۴ ماده ۶۲ ق. آ. د. م بر بهای خواسته موقت، مترتب می‌شود یا بر ارزش واقعی برآورده شده توسط کارشناس و به حکم دادگاه، یا برخی بر بهای خواسته موقت و برخی به ارزش واقعی؟ و آیا این آثار قبل از صدور حکم، جاری و مترتب خواهد شد یا بعد از صدور حکم؟  
و : اگر عقیده داشتیم که اصلاً تقویم موقت و علی‌الحساب حتی در خواسته های مشمول بند ۱۴ ماده ۳ قانون مذکور نداریم، آیا چنین

خواسته‌هایی در صلاحیت محاکم می‌باشد یا در صلاحیت شوراهای حل اختلاف؟

ز: اگر عقیده داشتیم که خواسته‌های مشمول بند ۱۴ مزبور، نیاز به تقویم حتی علی‌الحساب ندارد و مرجع صالح رسیدگی کننده هم شوراهای حل اختلاف است، تمبر دادرسی باید بر مبنای ماده ۲۴ قانون شوراهای حل اختلاف ابطال شود یا بر مبنای بند ۱۴ مزبور؟

ح: چه عقیده به تقویم خواسته‌های مشمول بند ۱۴، به صورت منجز یا موقت داشتیم و چه معتقد بودیم که اصلاً نیاز به تقویم نیست، لیکن به خاطر اینکه تقویم در حدود صلاحیت شوراها، انجام شده یا اصلاً تقویم نشده، لیکن اعتقاد به رسیدگی توسط شوراها داشتیم، پس از کارشناسی و کشف ارزش واقعی خواسته، مبنی بر بالاتر بودن از صلاحیت شوراهای حل اختلاف، آیا باید به صلاحیت محاکم، قرار عدم صلاحیت صادر شود (در همه فروض یا برخی) یا خیر؟

ط: اساساً رابطه و نسبت بند ۱۴ ماده ۳ ق وصول با قانون شوراهای حل اختلاف (بند یک ماده ۱۱ آن) تخصیص است یا تخصص یا چیز دیگر؟  
 ی: تکلیف وکیل در خواسته مشمول بند ۱۴ مزبور چیست؟ آیا می‌تواند رقم حق الوکاله را علی‌الحساب درج نماید یا به شرح و صراحت ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم باید مقطوع و منجز مرقوم نماید؟ و در صورتی که با ارزش واقعی مکشوف ناشی از کارشناسی، متفاوت بود، آیا باید الباقی را (در صورت کم بودن رقم حق الوکاله) دوباره ابطال نماید و نیز در صورتی که زیادتر بود، آیا قابل مطالبه است و در هر صورت خواننده به حق الوکاله مرقوم وکیل، محکوم خواهد شد یا به حق الوکاله ای که اقتضای ارزش واقعی می‌باشد؟ و ...

قبل از تجزیه و تحلیل و اقدام به پاسخ سؤال‌های فوق، باید به این نکته اذعان نمود که پرسش‌های فوق، حداقل این مدعا را به خوبی به اثبات می‌رساند که سوق دادن خواسته‌ها به سمت بند ۱۴ مزبور و گسترش دایره شمول آن، از ایراد اساسی برخوردار است؛ لذا بر خلاف رویه‌ها و نظریه‌های موجود تا می‌توان باید دایره شمول آن را ضیق نمود. زیرا خلاف اصل بوده و باید به مقدار متیقن آن اکتفا نمود. توضیح بیشتر این بحث خواهد آمد.

۱۱. نسبت بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول با بند ۳ ماده ۵۱ و ماده ۶۱ و بندهای ماده ۶۲ ق.آ.د.م.:

باید دید، بند ۱۴ مزبور چه نسبتی با مواد قانونی فوق‌الذکر دارد، آیا از مقوله تخصیص و خروج حکمی است یا از مقوله تخصص و خروج موضوعی؟ تخصیص، یعنی بند ۱۴ مزبور، یک استثنایی به تکالیف خواهان بر تعیین بهای خواسته زده، به این نحو که، در مواردی که تعیین بهای خواسته برای خواهان متعذر و متعسر و غیر مقدور باشد، این تکلیف از او ساقط گردیده است و برابر فرمول بند ۱۴، اقدام گردد.

اما تخصص، یعنی مصادیق مشمول بند ۱۴، اصلاً داخل در ضوابط مقرر در موارد فوق‌الذکر نمی‌گردد. زیرا موضوع مواد مزبور، خواسته‌هایی است که تقویم و تعیین بهای آن‌ها مقدور و ممکن است و حال آنکه موضوعات مشمول بند ۱۴، خواسته‌هایی است که تعیین بهای آن‌ها غیر مقدور و ناممکن است.

#### ۱۲. منظور از تعسر و تعدّر از تعیین بهای خواسته چیست؟

مراد اینست که خواهان، حتی با کارشناسی و مشورت با اهل فن از تعیین بهای خواسته عاجز باشد. مثل دعاوی‌ای که در راستای مواد ۶ تا ۱۵ ق تجارت علییه تاجر یا شرکت به استناد دفاتر تجارتي طرح می‌شود. زیرا خواهانی که مستندات دعوی نزد او نیست و از سویی خواننده تاجر هم با او در ارائه دفاتر تجارتي همکاری نمی‌کند، تعیین خواسته برای او غیر مقدور است و تکلیف او به تعیین بهای خواسته «تکلیف مالایطاق» خواهد بود. نظریه مشورتی مقرر می‌دارد: «به موجب بند ۳ مواد ۷۲ و ۸۶ ق. آ. د. م [مواد ۵۱ و ۶۱ ق. آ. د. م فعلی] تعیین بهای خواسته برای تشخیص صلاحیت دادگاه و میزان هزینه دادرسی الزامی است و خواهان نمی‌تواند به صرف اینکه میزان حقیقی اجرت‌المثل باید با جلب نظر کارشناس معین شود، بهای خواسته را تعیین نکند و به ماده ۶۸۴ ق. آ. د. م [بند ۱۴ ماده ۳ ق وصول فعلی] تمسک جوید. به عبارت دیگر، خواهان مکلف است که خواسته دعوی را به میزانی که خود را ذی‌حق در مطالبه می‌داند تعیین و به مأخذ آن الصاق تمبر کند، ولی در مواردی که تعیین بهای خواسته واقعاً مقدور نباشد دفتر دادگاه مکلف است دادخواست را به نظر رئیس دادگاه برساند، تا در صورتی که دادگاه هم مورد را مشمول ماده ۶۸۶ [بند ۱۴ ماده ۳ فعلی] بداند طبق دستور دادگاه عمل نماید و بند ۴ ماده ۸۷ ق. آ. د. م [بند ۴ ماده ۶۲ ق. آ. د. م فعلی] ناظر به تشخیص صلاحیت است و تعارضی با ماده مزبور ندارد. (زراعت؛ ۱۳)» (۲۵۱)

#### ۱۳. اشتباه بزرگ!

بر اساس بنای عقلا، تخصیص اکثر قبیح و مستهجن بوده لذا نمی‌توان به وسیله دلیل خاص، آنقدر مصادیق و موارد را از شمول دلیل عام، خارج و تحت شمول دلیل خاص قرار داد که در واقع دلیل عام، خاص و دلیل خاص، عام گردد (یعنی تناقض رخ دهد). اینکه خواسته‌هایی از قبیل: مطالبه اجرت‌المثل، مابه‌التفاوت اجاره بها پس از تعدیل، تعدیل اجاره بها، منافع ممکن‌الحصول، تعیین اجاره بها، مطالبه هزینه تعمیرات عین مستأجره، هزینه حمل و نقل، حق‌العمل یا اجرت عمل، حق انتفاع سکنی یا عمری، اجرت حق آبه، اجرت شیردهی یا رضاع، مطالبه منافع عین مستأجره، منافع منفصله، خسارت یا ضرر و زیان ناشی از عدم انجام تعهد یا ناشی از آتش‌سوزی، مطالبه خسارت تخریب ابنیه و اعیان مستحدثه یا اشجار یا زراعت، خسارت تأخیر، غرامات، وجه التزام، مطالبه ثمن معوض یا

مابه‌التفاوت آن، مطالبه مابه‌التفاوت ثمن یا مبیع، ثمن سهم التکره، من اثار البیت، مطالبه حق الشفعه، حق انحصاری امتیاز یا امتیاز انحصاری، سهم‌الارث، حق اولویت، حق مجری - مطالبه دین، قرض‌الحسنه، قیمت هدایا، سود مضاربه یا مزارعه یا مساقات، تفاوت محصول، نقص قیمت مال، ارش البکاره، ارش عیب مبیع یا ثمن بعد از بیع و قبل از قبض، ارش عیب حادث از خراب شدن دیوار یا عمارت، ارش عیب زمان تصرف تا اثناء مدت اجاره یا قبل از اخذ حق شفعه، عیب ودیعه، عیب موجب صعوبت در انتفاع، عیب مهر، قیمت مال تلف شده، قیمت ازدیاد یا تفاوت مال اخذ به شفعه شده، قیمت مال مغضوب، قیمت مال مرهون و مال فروخته شده، مطالبه کسر یا نقصان مال‌التجاره یا مال‌الشركه یا مال الصلح، مطالبه نفقه معوقه و جاریه، تعیین نفقه و چیزهایی از این قبیل، به صورت علی‌الحساب و موقت مقوم می‌شوند و در همه آن‌ها به بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول استناد می‌شود. یک اشتباه بزرگی است، زیرا نتیجه این اقدام اولاً: تخصیص اکثر و ثانیاً: کان لم یکن محسوب کردن بند ۳ ماده ۵۱ و نیز بند ۳ ماده ۶۲ ق. آ. د. م خواهد بود و ثالثاً: بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول استثناء بر اصل بوده، فقط باید به مقدار و موارد متیقن تحت شمول آن یعنی خواسته‌هایی که تعیین بهای آن‌ها غیر مقدور و ناممکن است، اکتفا و بسنده نمود. ایرادات فوق بر فرض خروج موضوعی و تخصیص بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول، از قواعد بند ۳ ماده ۵۱ و ماده ۶۱ و بندهای ماده ۶۲ ق. آ. د. م شدیدتر و اکیدتر خواهد بود. چرا که وقتی مسأله از باب تخصیص فرض شود، به نوعی دلیل خاص شامل آن شده و مربوط بوده‌النهاییه چون لغو لازم می‌آید، جایز شمرده نشده است. اما به طریق اولی، قتی مسأله هیچ ربطی با قاعده و روش جدید ندارد لیکن داخل آن فرض شود لغو خواهد بود. در هر حال، مناقشات مثالی و مصادقی خدشه‌ای به مبانی و اصل این دیدگاه وارد نخواهد کرد.

۱۴. دیدگاه‌ها یا نظرهای طرح شده در خصوص بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول: درباره تقویم و تعیین بهای خواسته‌های مشمول بند ۱۴ مذکور، تاکنون سه نظریه ابراز شده یا ممکن است ابراز شود.

الف: تقویم و تعیین خواسته به صورت موقت باید به مقداری باشد که فرآیندهای رسیدگی را از دست ندهد و آثار حقوقی دیگر بر ارزش واقعی برآمده از کارشناسی مترتب است.

«به موجب بند ۱۴ قانون وصول و بند ۳ ماده ۵۱ ق. آ. د. م چنانچه قیمت خواسته در موقع تقدیم دادخواست مشخص نباشد، مبلغ دو هزار ریال (اکنون ده هزار تومان) به عنوان علی‌الحساب، هزینه دادرسی پرداخت می‌شود. اگر حکم به نفع خواهان صادر نشود پرداخت بقیه هزینه دادرسی منتفی است در نتیجه چنین رأیی قابل تجدیدنظر نخواهد بود، پس بهتر است مبلغ علی‌الحساب به مقداری باشد که رأی قابل تجدیدنظر باشد. اگر حکم به نفع خواهان باشد دادگاه باید مبلغ خواسته را قبل از صدور

رأی مشخص کند و پس از پرداخت هزینه دادرسی رأی بدهد.» (زراعت؛ ۱۳۸۳، ۲۵۳)

ب: همه آثار حقوقی بر ارزش واقعی برآمده از کارشناس مترتب است. هر چند تقویم موقت و علی الحساب خواسته، جایز و بلا مانع است. قضات قم در سال ۱۳۸۰، در پاسخ این سؤال که اگر خواهان در متن دادخواست مطالبات خود را علی الحساب کمتر از سه میلیون ریال تقویم نماید و دادگاه پس از رسیدگی های لازم و ارجاع به کارشناس، رأی بر محکومیت خوانده بیش از مبلغ مذکور صادر نماید، حکم صادره از حیث قابلیت تجدیدنظر یا عدم آن چه وضعیتی خواهد داشت؟ اظهار نظر نموده اند و نظر اکثریت اینست که: «ملاک محکوم به است نه میزان خواسته و چون خواسته را علی الحساب تقویم نموده اند، پس از اخذ نظریه کارشناس هزینه دادرسی بر مبنای نظریه کارشناس اخذ خواهد شد و در نتیجه خواسته»

همان مبلغی می باشد که در نظریه کارشناس ذکر گردیده ... (همان؛ ۱۳۸۳، ۲۵۱)

ج: تقویم علی الحساب ضروری است و مبنای صلاحیت آن بوده و تقویم وقتی که موجب تجدیدنظر نگردد کان لم یکن می باشد. کمیسیون تخصصی معاونت آموزش قوه قضائیه چنین اظهار نظر نموده: «مطابق بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول، در صورتی که قیمت خواسته در دعاوی مالی در موقع تقدیم دادخواست مشخص نباشد مبلغ دو هزار ریال (اکنون ده هزار تومان) تمبر الصاق و ابطال می شود و بقیه هزینه دادرسی بعد از تعیین خواسته و صدور حکم دریافت خواهد شد و دادگاه مکلف است قیمت خواسته را قبل از صدور حکم مشخص نماید، بنا بر مقررات قانونی فوق در جایی که خواهان در متن دادخواست مطالبات خود را علی الحساب، کمتر از سه میلیون ریال تقویم نماید و دادگاه پس از رسیدگی لازم و ارجاع به کارشناس رأی بر محکومیت خوانده به مبلغ بیش از سه میلیون ریال صادر کند مانند اینست که در دعاوی مالی قیمت خواسته در موقع تقدیم دادخواست مشخص نیست و حکمی که دادگاه بر اساس رسیدگی های لازم و نظریه کارشناس به محکوم به بیش از سه میلیون ریال صادر کرده وفق بند الف ماده ۳۳۱ ق. آ. د. م قابل رسیدگی و تجدیدنظر است.» در پایان نظریه مزبور اضافه شده: «لازم است خاطر نشان شود نظر اکثریت نشست قضایی دادگستری قم که ملاک قابلیت تجدیدنظر را محکوم به عنوان نموده نه میزان خواسته، با مقررات بند الف ماده ۳۳۱ مذکور مطابقت ندارد، زیرا قانون گذار در دعاوی مالی ملاک را از حیث خواسته یا ارزش آن معرفی کرده است.» (همان؛ ۱۳۸۳، ۲۵۲)

#### ۱۵. کدام نظر درست است، چرا؟

اکنون باید بررسی کرد که کدام یک از نظریات فوق صحیح است. قبل از هر سخنی، متن بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول را ذکر می کنیم؛

«در صورتی که قیمت خواسته در دعوی مالی در موقع تقدیم دادخواست مشخص نباشد، مبلغ دو هزار ریال (اکنون ده هزار تومان) تمبر الصاق و ابطال می‌شود و بقیه هزینه دادرسی بعد از تعیین خواسته و صدور حکم دریافت خواهد شد و دادگاه مکلف است قیمت خواسته را قبل از صدور حکم مشخص نماید.»

از تعمق و امعان نظر در متن فوق، چند نتیجه دست می‌آید :

الف : موضوع خواسته‌های مضمول بند ۱۴ هنگام تقدیم دادخواست، به لحاظ غیر مقدور و ناممکن بودن تعیین بهای آن، مشخص نیست نه به دلیل عدم تقویم و تعیین خواهان، والا به حکم بند ۳ ماده ۵۱ و ماده ۶۱ و بندهای ماده ۶۲ ق. آ. د. م، خواهان مکلف به آن می‌شود.

ب : به صراحت بند ۱۴ در موضوعات مربوط به آن تکلیف تعیین بهای خواسته و حق انتخاب آن از خواهان برداشته شده است.

ج : رفع تکلیف و حق انتخاب بهای خواسته از خواهان، با همه اشکال و انواع آن اعم از قطعی و جزئی و علی‌الحساب و موقت می‌باشد؛ لذا تعیین و عدم تعیین بهای خواسته در موضوعات بند ۱۴ یکسان می‌باشد

د : تعیین بهای خواسته، در موضوعات بند ۱۴ به عنوان یک امر ضروری و پس از تقدیم دادخواست تکلیف دادگاه می‌باشد و اولین اقدام او پس از تقدیم دادخواست خواهد بود. پس از انجام آن وارد دادرسی می‌گردد. و : خواهان ابتدا باید دو هزار ریال (اکنون ده هزار تومان) تمبر دادرسی ابطال نماید و الباقی آن را پس از تعیین بهای خواسته توسط دادگاه باید پرداخت نماید.

بنا به مراتب فوق، به هر سه نظریه سابق‌الذکر که تعیین بهای خواسته به وسیله خواهان را (در موضوعات بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول) به صورت علی‌الحساب مجاز یا لازم شمرده بودند، به صورت منع خلو، یکی از ایرادات ذیل وارد است.

یکم؛ چون تعیین بهای خواسته تکلیف دادگاه می‌باشد، مجاز یا لازم شمردن تعیین بهای خواسته به وسیله خواهان خلاف صراحت بند ۱۴ ماده ۳ می‌باشد.

دوم؛ الزام خواهان به تعیین بهای خواسته به صورت علی‌الحساب به مقداری که از فرآیندهای دادرسی تجدیدنظر و غیره برخوردار شود، فاقد پایه و اساس می‌باشد.

سوم؛ بهره جستن از بند ۱ ماده ۳۳۱ ق. آ. د. م، تحمیل امری است بر خواهان که چه بسا نمی‌خواهد، دادخواستش به مرحله تجدیدنظر برسد. چهارم؛ اکنون با قانون شوراهای حل اختلاف که حد نصاب تجدیدنظرخواهی را به بیشتر از پنجاه میلیون ریال افزایش داده، مواجهیم. چگونه می‌توان بر مبنای بند ۱ ماده ۳۳۱ ق. آ. د. م که منسوخ قانون شوراهای حل اختلاف می‌باشد، خواهان را مکلف به تعیین بهای خواسته به مقداری که برخوردار از فرآیندهای دادرسی تجدیدنظر گردد، نمود؟

پنجم؛ صاحبان هر سه نظریه سابق‌الذکر دچار تناقض گردیده‌اند، از

طرفی تعیین بهای خواسته به وسیله خواهان را یک امر مسلم شمرده‌اند و از سویی با مفاد بند ۱۴ مواجه گردیده‌اند و چون از حل آن عاجز شده‌اند، ناگزیر به ابداع و اختراع دست زدند غافل از اینکه بند ۱۴ یا خروج موضوعی از قواعد مقرر، در بند ۳ ماده ۵۱ ق.آ.د. م و غیره داشته و یا یک استثناء می‌باشد؛ لذا هر سه نظر مزبور، مخدوش است.

#### ۱۶. نظریه چهارم؛

بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت، به خاطر شکل و تشریفات و ترتیبات مندرج در آن، که از همه جهات و خصوصیات با قواعد و مقررات بند ۳ ماده ۵۱ و ماده ۶۱ و بندهای ماده ۶۲ ق.آ.د. م، متفاوت، مختلف و مغایر است؛ لذا خروج موضوعی از آن‌ها داشته و تخصصاً از قانون آئین دادرسی مدنی خارج می‌باشد. کما اینکه می‌توان گفت: یک استثناء از قواعد مقرر در قانون آئین دادرسی است؛ لذا هیچ نیازی به تقویم خواسته به صورت قطعی یا علی‌الحساب ندارد. خواهان فقط در بدو امر، باید ده هزار تومان تمبر دادرسی ابطال نماید و دادگاه مکلف است (در صورتی که خواسته را از مصادیق بند ۱۴ ماده ۳ مذکور دانست) با ارجاع امر به کارشناسی، بدواً بهای خواسته را معین و الباقی هزینه دادرسی را اخذ نماید و کلیه آثار دیگر حقوقی هم بر این بهای خواسته تعیینی دادگاه، مترتب خواهد شد. مراتب فوق، با وجود قانون شوراها شکل دیگری به خود گرفته است، زیرا طبق بند یک ماده ۱۱ ق شوراها حل اختلاف، دعاوی مالی غیر مربوط به اموال عمومی و دولتی (خارج از بند «د» ماده ۱۰ آن) اگر از مصادیق بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول بود، به شرح فوق، عمل خواهد شد. یعنی طبق ماده ۲۴ قانون شوراها حل اختلاف، با ابطال سه هزار تومان تمبر دادرسی، بدون تعیین بهای خواسته توسط شورا رسیدگی آغاز می‌شود و اولین تکلیف هم تعیین بهای خواسته با ارجاع امر به کارشناس، جهت برآورد ارزش و بهای خواسته می‌باشد. اگر نتیجه از نصاب شوراها بالاتر بود با قرار عدم صلاحیت پرونده را به دادگاه می‌فرستد و الا تا آخر خود رسیدگی می‌نماید. اما دعاوی‌ای که از مصادیق بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول بوده و از سویی، مربوط به اموال عمومی و دولتی (موضوع بند «د» ماده ۱۰ قانون شوراها حل اختلاف) می‌باشد. از همان آغاز به وسیله محاکم عمومی به شرح بند ۱۴ ماده ۳ مذکور، رسیدگی می‌گردد. در نتیجه پاسخ سؤال‌ها و پرسش‌های مطلب دهم به شرح ذیل می‌باشد:

در موارد و مصادیق خواسته‌های مشمول بند ۱۴ تعیین بهای خواسته ضرورت ندارد. چه به صورت قطعی و چه موقت و علی‌الحساب، در این موارد دادگاه در صورتی که خواسته را مشمول بند ۱۴ ماده ۳ مذکور، دانست قبل از هر اقدام، باید بهای خواسته را معین نماید و این تکلیف حتی با فرضی که تعیین بهای خواسته، در مصادیق مشمول بند ۱۴، ضروری باشد (طبق سه نظر اول) بر عهده دادگاه بوده و تعیین خواسته

به وسیله خواهان در مصادیق بند ۱۴، رفع تکلیف از دادگاه یا شورا (به تناسب خواسته) نمی‌نماید و تمامی آثار حقوقی مذکور در مطلب نهم بر بهای خواسته تعیینی دادگاه، مترتب است و نحوه تعیین بهای خواسته هم با ارجاع امر به کارشناس می‌باشد. تمامی خواسته‌هایی که مشمول بند ۱۴ تشخیص داده شود، باید بدو توسط شورا رسیدگی شود. اگر نتیجه کارشناسی افزایش بهای خواسته از حد نصاب شوراها شد، باید با قرار عدم صلاحیت به محاکم ارسال شود.

در هر حال، چون موضوع تقویم بهای خواسته در مصادیق بند ۱۴ فاقد وجهت است. تقویم خواسته به وسیله خواهان خللی در امر فوق، ایجاد نمی‌کند. البته موارد و مصادیق بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول که مربوط به اموال عمومی یا دولتی می‌باشد، در هر حال باید به وسیله محاکم، به شرح مارالذکر رسیدگی شود و بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول به وسیله قانون شوراهای حل اختلاف (بند یک ماده ۱۱ و ماده ۳۴ آن) تخصیص خورده و نتیجه تخصیص همان است که فوقاً به آن اشاره شد.

وکلای اصحاب دعوی هم باید طبق ارزش واقعی برآمده از کارشناسی امر، با رعایت آئین نامه تعرفه حق الوکاله مصوب ۱۳۸۵ و ماده ۱۹ لایحه استقلال قانون وکلا و ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم و غیره، اقدام نمایند.

#### ۱۷. جمع بندی :

تعیین خواسته و بهای آن، هم حق و هم تکلیف خواهان است و بهای خواسته باید مقطوع و منجز معین شود نه موقت و علی‌الحساب. اگر در مدارک و منضمات دادخواست، بهای خواسته معین گردیده بود خواهان حق ندارد بر خلاف آن‌ها خواسته‌اش را تقویم نماید و اقدام او در تقویم ملاک نمی‌باشد. در مواردی که خواهان مجاز به تقویم می‌باشد (بند ۴ ماده ۶۲ ق. آ. د. م) باید تقویم و تعیین بهای خواسته او به واقع مقرون و نزدیک باشد، نه واهی و صوری. در مواردی که نیاز به برآورد ارزش منطقه ای باشد، در صورت تغایر آن با بهای تعیینی خواسته توسط خواهان و بیشتر بودن بهای خواسته توسط خواهان، ملاک در ترتب آثار و ابطال تمبر دادرسی، بهای خواسته تعیینی خواهان، خواهد بود. استنکاف خواهان از تکلیف خود در امر تعیین بهای خواسته ایجاد تکلیف برای دادگاه نمی‌کند. تعیین بهای خواسته حق ابتدایی خواهان است نه استمراری. عناوین سه‌گانه (بهای خواسته، ارزش منطقه ای و ارزش واقعی) مفهوماً مغایرند اما مصداقاً نسبت عموم و خصوص من وجه بین آن‌ها برقرار است. آنجا که مغایر باشند، از نقطه نظر صلاحیت، بهای خواسته و از نقطه نظر هزینه دادرسی (با لحاظ مطالب سابق‌الذکر) ارزش منطقه ای و از ناحیه آثار دیگر، ارزش واقعی، ملاک می‌باشد؛ لذا تحلیل بند ۴ ماده ۶۲ ق. آ. د. م، مفهوم خاصی خواهد داشت که با آنچه معمول و متعارف می‌باشد، متفاوت است و بر اساس نکات فوق، اگر مصادیق بند

۴ ماده ۶۲ مذکور در حدود صلاحیت شوراها تقویم شود و بهائی که مورد توافق طرفین است در پرونده نباشد، چون از نقطه نظر صلاحیت بهای خواسته ملاک است، موضوع در صلاحیت شوراها می‌باشد. اما از لحاظ آثار دیگر، ملاک ارزش واقعی است؛ و بالاخره، بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول تخصصاً یا تخصیصاً از قواعد و مقررات بند ۳ ماده ۵۱ و ماده ۶۱ و بندهای ماده ۶۲ ق. آ. د. م، خارج است.

۱۸. ریشه برداشت‌های غلط مشهور که در مباحث گذشته تبیین گردید، چیست؟

الف : تسامح و سست آمدن در مقابل فشارها یا تعلل در اجرای وظایف و تکالیف شرعی و قانونی نظیر ابطال تمبر دادرسی و مالیاتی وکالتی.

ب : نبود نگاه ضابطه‌مند و مبنایی یا اقدامات مسکن وار، به جای اقدامات اساسی.

ج : دفع الوقت نمودن تحت عنوان توجیهات عاطفی و احساسی.

د : مرعوب شدن از حيله های قانون شکنان که اشک تمساح برای قشر آسیب پذیر می‌ریزند. در حالی که هر گز به آن اعتقاد ندارند و بدتر اینکه با تشبث به برخی عمومات در مقام تئوریزه کردن دادرسی مجانی، برمی‌خیزند.

ه : حزم نکردن همه ابعاد قانون و فرار از مسئولیت پذیری تحت عنوان احتیاط یا شبهه شرعی داشتن یا فقد بینش عمیق و وسواس و دلپره در تصمیم گیری.

۱۹. نتایج مثبت این نوشتار:

الف : عمل به مَرّ قانون و اهداف قانون گذار.

ب : حاکمیت قانون‌مندی و انضباط اجتماعی.

ج : جلوگیری از هنجار شکنی‌های افراد متمدّد و سوء استفاده گر، زیرا خواهانی که حاکم می‌شود هزینه‌هایش را از خواننده می‌تواند بگیرد و اگر بدون دلیل اقدام به طرح دعوی نموده است، باید مجازات تحمیل هزینه بر دولت و خواننده را متقبل و متحمل گردد، تا دیگر تکرار ننماید.

د : جلوگیری از سرازیری سرسام آور و سیل آسیای روز افزون پرونده های قضایی.

ه : رفع تعارض صدر و ذیل مجموعه نظام و ایجاد هماهنگی بین اقدامات نیروهای صفی با تصمیمات و برنامه ریزی‌های مجموعه های ستادی عالی رتبه.

راستی بخشنامه شماره ۹۰۰/۱۴۲۰/۱۰۰ - ۸۹/۱/۱۸ (در راستای بند ۶ بخش ششم تغییرات متفرقه در بودجه ۱۳۸۹) ریاست محترم قوه قضائیه که در برخی موارد تا یک صد برابر، افزایش هزینه های پیش بینی شده در بندهای ماده ۳ ق وصول را دنبال داشت، با برداشت‌های آن چنانی چه تناسبی دارد!؟

#### منابع:

- ۱- حسینی، سید محمد رضا؛ قانون آئین دادرسی مدنی در رویه قضایی، چاپ دوم، سال ۱۳۸۳.
- ۲- زراعت، عباس؛ قانون آئین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ دوم، سال ۱۳۸۸.
- ۳- مجموعه آئین دادرسی مدنی؛ ریاست جمهوری، جلد اول، چاپ ششم، سال ۱۳۸۳.
- ۴- مهاجری، دکتر علی؛ مبسوط در آئین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ دوم، سال ۱۳۸۸.